

بقلم : جهانگیر قائم مقامی

## تحولات تاریخی و ارضی و اداری خوزستان

### بقیه از شماره های قبل

نخستین بار که قشون اعراب بغاک خوزستان ورود کرد سال هجدهم هجری هنگام خلافت ابوبکر بود که حکمران منطقه بصره ، علاء بن خضرمی پس از فتح بحرین از ابوبکر در خواست نمود با و اجازه داده شود فارس را نیز تصرف کند و خلیفه اجازه داد. علاء ابن خضرمی لشکری بفرماندهی خلید بن منذر از بصره روانه ایران نمود و او پس از تصرف قسمتهای ساحلی خوزستان مانند نواحی دورق و فلاحیه و هندبجان بسمت فارس رفت . در این موقع ساکنان خوزستان از اکراد می بودند و در دفاع از اهواز مقاومت های بسیار نمودند .

از این زمانهاست که خوزستان بتصرف مسلمین و جزء حکومت بصره دو آمد و حکام عرب که از طرف خلفا تعیین میشدند در قلمرو خوزستان و فارس حکم فرمائی مینمودند و بطوریکه از تواریخ برمی آید خوزستان در این ایام ضمیمه فارس بود و حاکم آنجا از طرف حکمرانان فارس تعیین میشده است .

در سال ۲۶۱ هجری قمری فرمانروائی فارس از جانب خلیفه بموسی بن بفا رسید و او از طرف خود حکومت خوزستان را بعد الرحمن مفلح سپرد لیکن محمد بن واصل نامی سر بطنیان برداشت و عبدالرحمن را بقتل رسانیده زمام اختیار خوزستان را بدست گرفت . مقارن این احوال یعقوب بن لیث در سیستان بساط حکمرانی صفاریان را گسترده بود و چون اوضاع فارس و خوزستان را چنان آشفته دید بخوزستان لشکر کشید و در فارس میان او با محمد بن واصل جنگی روی داد و محمد بن واصل شکست یافت و یعقوب خوزستان را بسال ۲۶۲ قمری متصرف شد .

یعقوب در سال ۲۶۵ در اهواز در گذشت و برادرش عمرو بن لیث بجای او از طرف خلیفه بحکمرانی سیستان و کرمان و فارس و اصفهان تعیین گردید و خوزستان در این ایام نیز جزء فارس محسوب بوده است .

عمرو ، پس از چندی خود سری آغاز کرد و خلیفه قشونی بسر کوبی او فرستاد ولی نتیجه ای بدست نیامد تا اینکه امیر اسماعیل سامانی که تازه در خراسان قدرتی بهم زده بود او را دستگیر کرد و بیفداد نزد خلیفه فرستاد و خلیفه وی را کشت (۲۸۷ قمری) . بعد از قتل عمرو منطقه خوزستان باز بدست گسان خلیفه افتاد و تا سال ۳۲۱ قمری که عمادالدوله علی دیلمی سلسله آل بویه را تشکیل داد و چند سالی بعد هم ، خوزستان همچنان بدست فرستادگان خلیفه بود ولی در سال ۳۲۶ قمری عمادالدوله که بر فارس مستولی شد خوزستان را نیز بحیطه تصرف خود در آورد .

در سال ۳۶۶ قمری رکنالدوله دیلمی در حال مرگ حکومت فارس و خوزستان را

تا سرحد بغداد به **عبدالدوله** سپرد و چون عبدالدوله درگذشت (۳۷۲ قمری) **ابوالحسن احمد پسر او** از طرف برادر خود **صمصام الدوله** در خوزستان حکمرانی یافت و در این سال **شرف الدوله** پسر دیگر عبدالدوله که بعد از مرگ پدراز **کرمان** بشیر از آمده بود فارس را مستخر کرد و سپس بخوزستان لشکر کشید ولی ابوالحسن احمد تاب مقاومت با او رانیاورد و خوزستان بتصرف شرف الدوله در آمد و او برادر خود بهاء الدوله را بحکومت خوزستان در اهواز گماشت .

شرف الدوله در سال ۳۷۷ درگذشت و میان صمصام الدوله و بهاء الدوله برادران او بر سر حکومت اختلاف و سپس جنگی سخت روی داد و عاقبت فرار بر این شد که **فارس** و **قسمت شرقی خوزستان یعنی ناحیه ارجان (حدود بهبهان) متعلق بصمصام - الدوله و بقیه خاک خوزستان و اضافه ناحیه عراق از آن بهاء الدوله باشد .** بدین نحو خوزستان در قلمرو حکمرانان فارس و تحت تصرف خاندان دیالمه فارس می بود و حکومت آنجا همه وقت از جانب ایشان تعیین میشد چنانکه در سال ۴۳۷ قمری ابوکالنجدیلمی که سلاجقه او را از همدان رانده بودند از طرف ایشان بحکومت اهواز خوزستان تعیین شد و تا سال ۴۴۳ هم که درگذشت بر آن شغل باقی بود . بعد از این تاریخ است که طایفه افشار بر ریاست **یعقوب بن ارسلان** بخوزستان کوچ کرده اند .

در حدود سال ۵۴۷ سلطان **ملکشاه بن محمود** در همدان از سلطنت خلع و زندانی شد و برادرش سلطان **محمد بن محمود** بجای او سلطان گردید ولی سلطان **ملکشاه** چندان در زندان نماند و بجنوب ایران گریخت . مقارن این احوال **شمله** نامی هم از ایل افشار که این اوضاع را دیده بود از همدان گریخته بخوزستان رفت و پسر سلطان **ملکشاه** را نیز با خود بخوزستان برد و او را در آنجا بسلطنت برداشته خود همه کاره خوزستان شد . **شمله** تا سال ۵۷۰ قمری بر این مقام باقی بود تا اینکه در این سال در جنگی که با **اتابک ایلدگزر** کرد کشته شد و پس از او پسرش تا سال ۵۹۰ حکمرانی داشت .

بعد از این تاریخ میان اعقاب **شمله** اختلاف و ستیزگی روی داد و خلیفه هم که موقع را برای بر انداختن بساط قدرت خاندان **شمله** متناسب یافت لشکری بخوزستان فرستاد و آنجا را تصرف نمود . در همین ایام سلسله امرای **فضلویه** که مسامحه آنها را اتابکان لرستان می گویند و از حدود سال ۵۵۰ قمری در منطقه لر نشین لر بزرگ روی کار آمده بودند ، بر قسمتی از خوزستان استیلا داشتند ولی قسمت کلی خوزستان در دست **اتابکان فارس** می بود .

در سال ۶۰۴ سلطان **غیاث الدین** پسر سلطان **محمد خوارزمشاه** که همدان عراق عرب بود نیز بقصد بر انداختن **اتابک سعد بن زنگی** لشکر کشید و خوزستان و آن حدود را متصرف شد ولی چون بازگشت ، باز آن حدود بتصرف اتابکان فارس درآمد . در سال ۶۲۱ قمری **سلطان جلال الدین خوارزمشاهی** بخوزستان لشکر کشید و آن منطقه را بتصرف آورد و رؤسای لر بزرگ نیز از در اطاعت درآمدند . **سلطان جلال الدین** پس از استیلا بر خوزستان ، کسی بنزد خلیفه فرستاد و از او کمک

طلبید تا بدفع مغول پردازد ولی خلیفه نه تنها خواهش او را نپذیرفت بلکه قشونی هم فرمادهی جمال الدین قشمر بخوزستان فرستاد. سلطان جلال الدین در این موقع شوستر را که در دست امیر مظفرالدین وجه السبع فرستاده خلیفه بود تصرف کرده بود و چون دانست که قوای خلیفه بسوی او می آیند بمقابله آنها تا بهفت فرسنگی بغداد رفت و دامن جنگ از عرصه خوزستان برچیده شد لیکن چون احوال و اوضاع کار او چندان مساعد نمی بود نتوانست قدرت خود را بر خوزستان مستقر سازد و خوزستان باز بدست کسان خلیفه افتاد .

در سال ۷۲۳ قمری سلسله آل مظفر توسط امیر مبارزالدین محمد در فارس تشکیل یافت و این سلسله که تا سال ۷۹۵ یعنی مدت هفتاد و دو سال برقرار بود بر قسمتی از خوزستان نیز حکمرانی داشته اند . امرای آل جلایر هم در اواخر سلطنت خود گاهی بر خوزستان تسلط می یافتند چنانکه سلطان اویسی ثانی (۸۱۴ - ۸۲۴ قمری) در اواخر دوره سلطنت خود بر خوزستان و بصره و واسط استیلا یافت و سپس روی بغداد گذاشت ولی در همانجا بقتل رسید .

بعد از او برادرش سلطان محمود ، در سال ۸۲۴ قمری خوزستان را تصرف نموده در آنجا مستقر شد لیکن سلطان ابراهیم گورگانی پسر میرزا شاهرخ بدفع او بخوزستان لشکر کشید و شوستر را در محاصره گرفت ولی بفتح آنجا توفیق نیافت و سال بعد باز بجانب شوستر روی نمود و این دفعه بر قوای سلطان محمود غلبه یافت و سلطان محمود خوزستان را رها کرده بهراق عرب گریخت .

در سال ۸۴۵ قمری حکومت خوزستان از طرف عبدالله سلطان نوه شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور که در این ایام حکمرانی فارس را می داشت بشیخ ابوالخیر جرجی واگذار شد حکومت نشین خوزستان شهر شوستر بود . در این سال سید محمد مشمش ، بهویزه حمله برد و شیخ جلال پسر شیخ ابوالخیر که والی حویزه بود تاب مقاومت نیاورد و حویزه بتصرف سید محمد مشمش درآمد . در تعقیب این احوال عبدالله سلطان قشونی بسرکردگی امیر خداقلی بخوزستان فرستاد و شیخ ابوالخیر نیز لشکری از داخل خوزستان جمع آوری کرد و متفقاً بهویزه روانه شدند اما کاری از پیش نبردند و سید محمد به حویزه استیلا یافت .

تا این تاریخ چنانکه دیدیم وضع اداری و حکومتی خوزستان جمعاً عبارت از یک ناحیه حکومتی و حکومت نشین آن شهر شوستر بوده است و حکام جزء از طرف حکومت شوستر تعیین میشده اند و با آنکه در این ایام وضع اداری و حکومتی ایران بطرز ملوک الطوائفی می بود معیناً جزء در دو سه دفعه که هر بار بیش از چند سالی دوام نیافته ، همه وقت خوزستان سرجمع قلمرو حکمرانی امرای فارس بود حتی در آن زمان که غالب نقاط ایران توسط فرستادگان خلفا اداره میشد باز آنرا ضمیمه فارس میبایم . لیکن از این زمان ببعد در وضع مزبور تغییری حاصل میشود باین نحو که با راه یافتن اعراب بدنبال سید محمد مشمش ، بداخل خوزستان ، رفته رفته منطقه خوزستان بدو ناحیه عرب نشین و غیر عرب نشین تقسیم می شود و این تقسیم است که در سرنوشت خوزستان هنوز هم بی تأثیر نیست .



سید محمد مشعشع بسال ۸۶۶ قمری درگذشت و بعد از او پسرش سید محسن حکومت یافت. چون در زمان او اوضاع داخلی ایران بسیار آشفته شده بود، باین معنی که **ایلخانان بدست آق قویونلوها** منقرض شدند (۸۷۲ قمری) و قبل از آن نیز میانه **جهان‌شاه** و پسرش **پیر بو داغ** کشمکشهایی بود که منجر بقتل پیر بو داغ گردید (۸۷۰ قمری)، زمینه مساعدی فراهم ساخت که سید محسن بر کلیه نواحی خوزستان تسلط یابد و بتواند حتی سلطه خود را تا بصره و حدود بغداد و از طرف دیگر تا **کوه گیلویه** و **بنادر فارس** و **بختیاری** و لرستان و بقولی تا **گرمانشاه هم توسعه** و بسط دهد.

در سال ۹۰۵ قمری **شاه اسماعیل صفوی** (۹۰۵ رجب ۹۳۰ قمری) سلسله صفوی را تشکیل داد و بعد از استقرار مبنای قدرت و سلطنت خود بسال ۹۰۹ متوجه فارس شد. در فارس بین او و **سلطان مراد میرزا آق قویونلو** زد و خوردی روی داد و سلطان مراد میرزا در آن واقعه شکست یافت و بغداد گریخت و بالتبعجه فارس و خوزستان هم ضمیمه متصرفات شاه اسماعیل گردید ولی هنوز قسمت غربی خوزستان یعنی بخش حویزه در تصرف **خاندان مشعشعی** بود.

چندی بعد شاه اسماعیل ببغداد لشکر کشید و در آنجا پسران **ملا قوام‌الدین** که معلم پسران سید محمد مشعشع بودند بحضور شاه اسماعیل رسیدند و او را از خود سربها و نیات مشعشعیان با خبر ساخته شاه اسماعیل را بتصرف حویزه برانگیختند. بدین جهت شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ قمری از بغداد بجانب حویزه رواند و سید علی پسر سید محسن که فرمانروای آنجا بود بمقابله با شاه اسماعیل آماده شد لیکن توفیقی نیافت و مغلوب گردید و قسمت غربی خوزستان هم بتصرف شاه اسماعیل درآمد و شاه اسماعیل حکومت شوشتر و دزفول را بشیخ محمد و حاجی محمد پسران **ملا قوام‌الدین** سپرد که بخاندان رعناشی معروف بودند و بخش حویزه را مجدداً بشعشعیان واگذار کرد و ایشان را از جانب خود بر آنجا گماشت.

بدین ترتیب می بینیم خوزستان از همان نخستین روزهای **وحدت ایران** بعد از اسلام هم باز جزء **لاینگ** خاک ایران می بود. و از این تاریخ ببعد است که رفته رفته مبحث «تقسیم خوزستان بدو بخش عرب نشین و غیر عرب نشین» در تاریخ خوزستان برای خود جایی باز کرده است.

سوانح از این تاریخ ببعد خوزستان در کتاب مرحوم کسروی بدقت تشریح و تفصیل شده است و بدین جهت ما در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام فهرست مانند از این وقایع یاد می کنیم.

در سال ۹۲۹ قمری **خلیل پسر شیخ محمد رعناشی**، بعد از مرگ پدر و بقتل رسانیدن عم خود فرمانروایی شوشتر و دزفول را تصاحب و نسبت باو امر شاه اسماعیل خود سری آغاز کرد. دنباله این خود سریها تا زمان **علاء الدین پسر خلیل** هم کشیده شد تا اینکه در سال ۹۴۸ شاه طهماسب اول (۱۹ رجب ۹۳۰ - ۱۵ صفر ۹۸۴ قمری) سرکوبی او و رفع اغتشاشاتی که اعراب بر پا کرده بودند بخوزستان لشکر کشید. **علاء الدین رعناشی** ببغداد گریخت و شاه طهماسب بقتنه او و اعراب خاتمه داد.

با مرگ شاه طهماسب در بخش عرب نشین خوزستان که مقلون این اسوال  
برستان معروف شده بود باز آتش اغتشاش و آشوب افروخته شد (۹۸۴ قمری) و سید سجاد  
مشعشی حکمران حویزه بطرفداری درویشی ناشناس که خود را اسماعیل میرزا پسر شاه  
طهماسب میخواند برخاست و او را که از کوه گیلویه بخوزستان آمده بود پذیرفت .

توقف اسماعیل میرزای دروغی در خوزستان اگرچه چندان طول نکشید لیکن اثر  
نا مطاوبی دروضع آنجا بخشید و آن ، هرج و مرج و اغتشاشانی بود که متعاقب رفتن او  
بهواخواهی وی برپا شد و این فتنه و ناامنی تا هنگامی دوام یافت که اسماعیل میرزای  
دروغی توسط طایفه ذوالقدر دستگیر و کشته شد .

در این موقع ایل افشار که بعد از برافتادن خاندان رعناشی امور خوزستان از طرف  
دربار صفوی برؤسای ایشان واگذار شده بود ، نفوذی در خوزستان بهم زده بودند و کما  
بیش نسبت بحکومت مرکزی سرکشی می کردند و در بخش غربی یعنی بخش حویزه نیز  
کمر نشانهای از قدرت حکومت مرکزی دیده میشد .

چون شاه عباس روی کار آمد (۹۹۶-۲۴ جمادی الاول ۱۰۳۸) ، مراد بیگ جلودار  
باشی خود را در سال ۱۰۰۳ قمری با لشکری بخوزستان فرستاد و او **شاهوردی خان**  
افشار را که حاکم شوشتر بود بقتل رسانید ولی افشارها او را در قلعه سلاسل شوشتر محاصره  
کردند و سید مبارک مشعشی هم بآنها پیوست .



شاه عباس قشون دیگری بفرماندهی فرهاد  
خان رکن الدوله در معیت حاتم بیگ اعتماد الدوله  
وزیر اعظم خود روانه خوزستان نمود و این عده  
بی زد و خورد ، دژ فول و شوشتر را تصرف کردند  
و مهدیقلی خان شاملو بحکومت شوشتر منصوب شد .

در سال ۱۰۰۵ باز افشارها دست بخود سری  
زدند و سید مبارک مشعشی نیز که بدآنها پیوسته  
بود مهدیقلی خان شاملو را در قلعه ای واقع بین  
رامهرمز و شوشتر محصور نمود لیکن نتیجه ای  
نگرفت و دست از محاصره برداشت و طولی هم  
نکشید که قشونی بفرماندهی الله وردی خان  
حکمران فارس بسر کوی آتهارسید و افشارها را  
گوشالی سخت داد .

از این تاریخ تا سال ۱۰۲۴ قمری در بخش  
خوزستان و بخش حویزه اتفاق مهمی روی نداد .  
لیکن در خلال این ایام در قسمت جنوبی و جنوب

( قلعه سلاسل )

غربی وقایعی رخ داده که در تاریخ آینده خوزستان  
تأثیرات کلنی نمود باین ترتیب که در یکی از سنوات بین سال ۱۰۰۵ و ۱۰۱۲ قمری افراسیاب  
پاشا حاکم بصره بخاک ایران لشکر کشید و قبان (بفتح اول و باء مشدد) را تصرف کرد و

طایفه بنی کعب را که از هواخواهان او می‌بودند بقبان کوچ داد .  
در سال ۱۰۲۴ قسمت جنوبی ایالت خوزستان یعنی هندیجان ، فلاحیه ، دورق تابندر  
محمره (خرمشهر امروزی) سرجمع حکومت فارس و بامامقلی خان پسرالله وردیخان  
واگذار گردید .

در سال ۱۰۴۲ شاه صفی (جمادی الاول ۱۰۳۸ - ۱۲ صفر ۱۰۵۲ قمری) که نسبت  
بامامقلی خان بدین شده بود او و پسران او را بقتل رسانید و فارس و ضمایم حکومتی  
آنها تجزیه نموده هر قسمتی را بکسی سپرد . در این واقعه حکومت بخش شرقی خوزستان  
بواخستو خان نامی واگذار شد و او تا سال ۱۰۷۸ قمری که درگذشت بر حکومت شوشتر  
باقی بود . پس از او پسرش فتحعلی خان بحکومت رسید و بل چهل و چهارچشمه شوشتر  
که هنوز آثار آن باقیست از مستحدمات اوست و این شخص تا سال ۱۱۰۶ قمری که شاهسلطان  
حسین بسططنت رسید (۱۱۰۶ - ۱۲ محرم ۱۱۳۵ قمری) بر این کار باقی بود و در این سال  
باصفهان احضار شد .

بعد از این تاریخ بزمان افغانه میرسیم . محمود افغان در سال ۱۱۳۵ باصفهان دست  
یافت و شاه سلطان حسین در روز جمعه ۱۲ محرم آن سال بسپاه او دفرح آباد رفت و تاج  
سلطنتی ایران را بدست خود بر سر او گذاشت .

محمود سال بعد قوانی را بفرماندهی امامقلی خان والی لارستان مأمور تسخیر کوه  
گیلویه و خوزستان نمود ولی از این اردو کشتی نتیجه ای بدست نیامد جز اینکه بخش شرقی و  
شمالی خوزستان زیر پای لشکر یان افغان پایمال گردید .

چندی بعد محمود افغان از سلطنت برکنار شد و اشرف بجای او بر تخت حکمرانی  
ایران نشست . مقارن این احوال شخصی در میان بختیاری خود را از شاهزادگان صفوی و  
بنام صفی میرزا خواند و گروهی نیز گرد او جمع آمدند و چون قدرتی یافت بسوی  
شوشتر راند . در شوشتر ابوالفتح خان نامی که از خاندان واخستو خان بود و از سال ۱۱۳۵  
از جانب شاه طهماسب دوم پسر شاه سلطان حسین در شوشتر حکومت میکرد او را دستگیر  
نمود اما بسیاری از مردم شوشتر و دزفول و نیز جماعت طایفه آل کبیر که هوا خواهان  
صفی میرزا بودند کار را بر ابوالفتح خان سخت گرفتند تا جائیکه شیخ فارس آل کبیر ،  
شوشتر را تصرف کرد و ابوالفتح خان ببختیاری گریخت و صفی میرزا حکومت شوشتر و  
دزفول را بشیخ فارس داد .

صفی میرزا در سال ۱۱۴۰ قمری بسالآخره بقتل رسید و لسی وضع آشفته بخش  
شرقی خوزستان و حکمرانی شیخ فارس آل کبیر تا سال ۱۱۴۲ نیز که نادرشاه بخوزستان  
لشکر کشید دوام یافت .

نادرشاه در سال ۱۱۴۲ بعد از برانداختن بساط افغانه و راندن آنها از ایران از راه  
فارس و کوه گیلویه لشکر بخوزستان کشید و بتمام فتنه ها و آشوب های این منطقه خاتمه  
داد . برای هر یک از شهرهای خوزستان کمی گمارد و حکومت شوشتر را بابوالفتح خان  
واگذار نمود و او تا سال ۱۱۴۴ بر این شغل باقی بود تا اینکه در این سال نادرشاه عباسقلی  
بیک نامی را بحکومت آنجا فرستاد .

ابوالفتح خان چون از حکومت شوشتر موزول شد بمحمد خان بلوچ که در آن روزها برضد نادر شاه قیام کرده بود پیوست و با او همراه گردید. شوشتر را تصرف کردند. دامنه این اغتشاشات و فتنه‌ها بسایر نقاط خوزستان هم کشیده شد و طوایف بنی کعب، آل کثیر، و مشمشیان هم با محمد خان بلوچ همراه شدند و بالتیجه فتنه بزرگی برپا گردید. مقارن این احوال چون نادر شاه در گوردارجنگهای با عثمانیها میبود، نمیتوانست بکار محمد خان بپردازد و این موضوع خود بیشتر موجب شد که محمد خان با فراغت خاطر دامنه قدرت و سلطه خود را توسعه دهد ولی رفته رفته که غائله او کسب و خامت کرد نادر شاه مجبور شد قضیه عثمانیها را ناتمام گذارده بدفع او بپردازد باین منظور در ماه شعبان ۱۱۴۴ پس از شکستی که از قوای عثمانی یافت با آنها صلح نمود و بسوی خوزستان شتافت. در خلال این ایام طوایف منتفق و بنی لام هم که از طوایف عراق عرب می بودند بخاک ایران تجاوزاتی کرده حویزه را تصرف نموده بودند.

نادر شاه بالاخره در ماه رجب سال ۱۱۴۵ از بغداد بسوی خوزستان روانه شد و لشکری بفرماندهی نجف سلطان از لرستان بشوشتر فرستاد و خود با بقیه قوا بحویزه رفت و از آنجا محمد حسین خان قاجار را بسر کوی دیگر اعراب بخصوص اعراب آل کثیر روانه دزفول ساخت و بدین نحو بفائله های خوزستان بکلی خاتمه داده شد و محمد خان بلوچ از کوه گیلویه بشولستان (ممسنی امروز) رفت لیکن اقداماتش باینی نگرفت و متواری گردید و بالاخره سال بعد دستگیر و بدستور نادر شاه نایب شد و سه روز بعد درگذشت. بعد از این واقعه تا سال ۱۱۵۰ باز گاه بگاه شورشها و ناامنی هائی در خوزستان روی میداد و این فتنه‌ها بالاخره نادر شاه را برای دفعه سوم بخوزستان کشانید. نادر این بار، بکلی ریشه فتنه و فساد را از سرزمین خوزستان برکنند، باین معنی که خاندان مشعشی را منقرض کرد و حکمرانی تمام خوزستان را بخواجه خان سیف الدوله بیگلربیگی سپرد و حویزه را حکومت نشین خوزستان نمود. از این پس تا بهنگام قتل نادر شاه خوزستان کاملا آرام بود.

چون نادر شاه کشته شد (۱۱۶۰ قمری) و وضع ایران آشفته گردید، در خوزستان هم فتنه‌ها از نو برخاست و خاندان مشعشی بریاست مولی مطلب نامی دست بکار تجدید قدرت از دست رفته خود شدند و محمد خان بیگلربیگی را که بعد از خواجه خان سیف الدوله بیگلربیگی شده بود کشته حویزه را تصرف کردند.

مشعشی‌ها بعد از استقرار مبانی قدرت خود در حویزه، بجانب شوشتر و دزفول و شوش متوجه گردیدند و میان آنها و طایفه آل کثیر زد و خورد هائی روی داد تا اینکه شوش و دزفول و شوشتر هم بتصرف مشعشی‌ها درآمد. لیکن اهالی دزفول و شوشتر که از دست مولی مطلب و کسان او بجان آمده بودند با شیخ ناصر آل کثیر بدست شده مزاحمت مشعشی‌ها را فراهم ساختند و بالاخره این طغیانها در سال ۱۱۶۵ قمری بفتح اهالی آندو شهر و طایفه آل کثیر خاتمه پذیرفت.

تاریخ خوزستان از این سال تا سال ۱۱۷۵ قمری یک رشته شورشها و اغتشاشات و جنگهایست بین مشعشی‌ها و آل کثیر و بنی کعب و دیگر طوایف که از تفصیل آن برای

تاریخچه مختصر ما فایده‌ای بدست نیاید لذا از شرح آن میگذریم.  
 در سال ۱۱۷۵ ز کیخان زند پسر عموی کریمخان زند برضد کریمخان برخواست و بسوی اصفهان آمد ولی چون تاب مقاومت رادر خود نیافت بخوزستان رفت و در آنجا میان او و مولی مکتب زدو خوردهایی روی داد که بقتل مولی مکتب و تصرف حویزه بدست ز کیخان منجر شد.

ز کیخان از حویزه بدزفول و شوش و شوشتر شتافت و آن نواحی را نیز تصرف کرد. طایفه آل کثیر که با کریم خان دشمنی داشتند او را بخوبی پذیرفتند و ز کیخان چندی در آن نواحی متوقف شد ولی چون وضع آذوقه آن سال بسیار بد و در تنگی می بود ناچار بخرستان رفت و بالاخره آن حدود توسط نظر علیخان زند که با قوای از طرف کریمخان او را تعاقب میکرد شکست یافته تسلیم شد.

مقارن این احوال والی بغداد با سپاهی بر سر طایفه بنی کعب تاخت تا ایشان را خراج گزار و مطیع دولت عثمانی نماید و مدعی بود که طایفه بنی کعب سالها تابع دولت عثمانی بوده اند و قیام هم که در آنروزها مسکن این طایفه می بود متعلق بآن دولت است. اما از این اردو کشتی که بیشتر بتجربک مولی مکتب مشغول بود نتیجه مطلوب بدست نیامد بخصوص که در این گیرودار مولی مکتب هم که کشته شده بود. فقط موجب شد که توجه کریم خان بمسأله خوزستان معضوف شده و او پس از فراغت امور داخلی ایران در سال ۱۱۷۷ قمری بعد از سر کوبی آل کثیر و استقرار امنیت در نواحی شوش و دزفول عزیمت سر کوبی کبکی ها را نمود و شیخ سلمان بنی کعب از فلاحیه بجزیره الخضر (جزیره امروزی آبادان) و سپس بدریا گریخت و کریمخان در تعقیب این اوضاع متوجه بصره شد و قوتونی بفرماندهی برادر خود صادق خان بتصرف بصره فرستاد.

بعد از مرگ کریم خان (۱۱۹۳ قمری) باز خوزستان دچار هرج و مرج و نا امنی شد و قبائل و طوایف مختلف هریک از سونتی دست بظفیان زدند و این وضع تا سال ۱۲۰۰ قمری دوام یافت تا اینکه در این سال آقا محمد خان قاجار که افتداری بهم زده بود علی قلیخان قاجار و علیخان خمسه افشار را برای تصرف خوزستان و سر کوبی متمردین آنجا مأمور کرد اما سلطه قوای آقا محمد خان در خوزستان چندان نتوانید زیرا جعفرخان زند قوای بفرماندهی محمد خان سردار و عبدالله خان برادران خود بخوزستان فرستاد و آن ناحیه را بتصرف خود در آورد.

در ماه ربیع الآخر ۱۲۰۳ قمری جعفرخان بمنل رسید و سید مراد خان بجایش بسلطنت رسید ولی لطفعلیخان هم دعوی سلطنت کرد و آقا محمد خان از این آشفتگی ها استفاده کرده متوجه فارس شد و در فارس سید مرادخان توسط حاجی ابراهیم خان کلانتر شیراز و میرزا محمد حسین وزیر و جمعی از خاندان زندیه دستگیر گردید و لطفعلی خان بسلطنت رسید لیکن دوران سلطنت این شاهزاده زند هم چندان بطول نینجامید و بدست آقا محمد خان با بدترین وضعی جان سپرد و سلسله قاجاریه تشکیل و حاجی میرزا ابراهیم خان کلانتر صدراعظم او شد.

چون حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله بصدارت رسید، برادران و برادرزادگان



و پسران خود را دراموردولتی وارد ساخت از آنجمله حکومت شوشر و دزفول و حویزه را بضمیمه حکمرانی لرستان و کرمانشاهان و بروجرد پسر خود اسدالله خان سپرد و قسمت دیگر خوزستان شامل رامهرمز، فلاحیه و هندیبجان سرجمع فارس و بمحمد حسین خان برادرش واگذار گردید که حکومت کوه گیلویه را یافته بود. ناتمام.

وزارت امور خارجه

مورخه ۲۳ شهر جمادی الثانیه ۱۳۰۶

## ترجمه آثار شیخ سعدی بانگلیسی

جناب جلالت مآبا در هفته سابق که بجواب پاکت های دهم و یازدهم زحمت داده شد بفرستم که محض اظهار و استدعای آن جناب نشان از درجه سیم بابتخار عالیجاه «سرادوپن له نولد» که کتاب مرحوم شیخ را نظماً بانگلیسی ترجمه نموده است مرحمت شد چون هوزفرمان آن بصره و مهر مبارک مزین نشده بود بهمان اطلاع خاطر شریف اکتفا شد حال که فرمان آن هم بصره و مهر مهر آثار توشیح یافت در ضمن همین پاکت ارسال باین مختصر برای اطلاع خاطر شریف زحمت داده شد زیاده رحمتی ندارم.

✽ نامه ایست از وزارت امور خارجه ایران بعنوان «ملکم» بسفیر ایران در انگلستان

